

اگر

معانی و ترکیب های آن در
« گلستان »

از

مصطفی مقرنی

مستخرج از کتاب

« عامری نامه »

چاپخانه محمد علی فردین

دی ماه ۱۳۵۳

عامری نامه

کتابی است متضمن هجده مقاله از استادان و بزرگان نویسندگان در تجلیل استاد
علی محمد عامری متعنا الله بطول بقائه .

فهرست مقالات

مقدمه در تألیف کتاب و شرح احوالی از استاد عامری

- | | |
|---------|--|
| ۱-۴۰ | ۱- رساله جهان (ترجمه) : احمد آرام |
| ۴۱-۵۲ | ۲- ترجمه ای از قرن پنجم هجری : مجتبی مینوی |
| ۵۳-۶۷ | ۳- مایه خوبی هر کشور چیست : علی پاشا صالح (انگلیسی) |
| ۶۸-۱۱۳ | ۴- کاروان های معرفت : اقبال یغمائی |
| ۱۱۴-۱۱۹ | ۵- مسجد جمعه نائین : محمد تقی مصطفوی |
| ۱۲۰-۱۷۱ | ۶- افضل کرمان و صلاح الصحه (رساله) : دکتر باستانی پاریزی |
| ۱۷۲-۱۸۳ | ۷- فرائد الفوائد : ایرج افشار |
| ۱۸۴-۱۹۳ | ۸- سید احمد صافی : دکتر سید جعفر شهیدی |
| ۱۹۴-۱۹۸ | ۹- موزه نائین : قباد ایرج |
| ۱۹۹-۲۳۷ | ۱۰- آغاز زندگی : دکتر مهدی آذر |
| ۲۴۱-۲۴۶ | ۱۱- خاندان عامری : محیط طباطبائی |
| ۲۴۸-۲۴۰ | ۱۲- مقام فضل (شعر) : جلال بقالی نائینی |
| ۲۴۷-۲۶۳ | ۱۳- فهرستی از کتابخانه قم : محمد تقی دانش پژوه |
| ۲۷۳-۳۲۱ | ۱۴- امیر اسماعیل خان عامری : محمد ناصر غلامرضائی خوری |
| ۲۷۳-۳۲۱ | ۱۵- ثمره شجره الهیه (رساله) : عبدالله نورانی |
| | ۱۶- ابو عبدالله تبریزی |
| ۳۲۲- | ویست و پنج مقدمه ابن میمون : دکتر مهدی محقق |
| ۳۳۳-۳۴۲ | ۱۷- خاندان عامری : محیط طباطبائی |
| ۳۴۳-۳۴۵ | ۱۸- « اگر » در گلستان : دکتر مصطفی قمری |
| ۳۶۴-۳۷۱ | ۱۹- پادشاهی بهرام چوبینه : حبیب یغمائی |

بها : سی و پنج تومان - دفتر مجله یغما

اگر - معانی و ترکیبهای آن در گلستان

روزی در محضر دوستی دانشمند و گرانمایه این شعر سعدی را از گلستان به عنوان شاهی در تأیید سخنی که در مجلس می‌رفت آوردم که می‌گوید :

ور همه زر جعفری دارد مرد بی‌توشه برنگیرد گام
آن دوست پرسید که بیت پیش از آن چیست که این بیت بدان عطف شده
است ؟ در حالی که این شعر مطلع قطعه ای است که بیت دوم آن این است :

در بیابان فقیر سوخته را شلغم پخته به که نقره خام
اما در آن لحظه ، او که چگونگی قطعه را از یاد برده بود ، اصرار می‌ورزید که واو در آغاز « ور » باید جمله‌ای را به جمله دیگر عطف کرده باشد ؛ و من نیز که بیت دوم را به یاد نداشتم در معطوف نبودن بیت ، و ترکیب « ور » که حرف ربط مرکب و یکپارچه‌ای است ، پافشاری می‌کردم .

سپس بر آن شدم که « اگر » و ترکیبهای آن را در گلستان خاصاً ، که این بیت از آنجا بود مطالعه کنم . این مختصر حاصل آن بررسی است ؛ و به دوست دانشمند عزیزم ، آقای علی محمد عامری ، که عمر را در خدمت به زبان فارسی ، و پروردن معلمان شایسته این زبان و تصحیح متنهای فارسی و ترجمه‌های گرانقدر به زبان فارسی گذرانده است ، پیشکش می‌شود .

اگر - معانی و ترکیبهای آن در گلستان

و اگر، یکی از حرفهای ربط تبعیت یا پیوندهای وابستگی است که در جمله‌ای مرکب ۱ بر سر جمله پیرو (یا تبعی) در می‌آید، و آن را در حکم قید برای جمله پایه (یا اصلی) می‌سازد. * *

و اگر، را فرهنگ نویسان و دستوریان کلمه یا حرف ۲ شرط

۱- جمله مرکب معادل Complex Sentence انگلیسی، و در برابر جمله ساده و مستقل است که يك فعل بیشتر ندارد و دارای معنی تمام است. جمله مرکب دست کم از دو جمله ساده تشکیل می‌شود که یکی از آنها (جمله پایه) مقصود اصلی گوینده را در بردارد، و دیگری (جمله پیرو) وابسته به جمله پایه و از متعلقات آن است. جمله پیرو در حقیقت کار اسم یا صفت یا قید را در ساختمان جمله پایه می‌کند، و بر حسب هر يك از این سه وظیفه، جمله اسمی (معادل Noun Clause) یا جمله وصفی (معادل adjective clause) یا جمله قیدی (معادل adverb Clause) نامیده می‌شود.

* - اصطلاحات جمله پایه (برای Main clause) و جمله پیرو (برای Subordinate Clause) از دکتر پرویز نائل خانلری است (دستور زبان فارسی [بنیاد فرهنگ ایران]، ۱۳۵۱ ش. تهران، ص ۱۳۸) که بعداً (ص ۲۴۳ - ۲۴۴ همان کتاب)، برابرده فرا کرده، را برای Clause برگزیده‌اند. اما چون جمله مرکب حداقل از دو جمله ساده ولی ناتمام حاصل می‌شود که به هر حال اطلاق جمله به آنها درست است، نگارنده همان اصطلاحات جمله پایه و پیرو را در این بحث به کار می‌برد. دو اصطلاح وابستگی و همپایگی را نیز که معادلهای خوبی برای (Subordination) و (Coordination) است، نخستین بار ظاهراً س. حثیم در فرهنگ انگلیسی - فارسی دو جلدی (چاپ بروخیم، ۱۹۴۱ - ۴۳، تهران) خود در برابر واژه‌های انگلیسی مزبور اختیار کرده، و پس از او دستور نویسان همانها را در کتابهای دستور خود به کار

←

خوانده‌اند، از آن رو که غالباً برای رساندن مفهوم شرط به کار می‌رود؛ و شرط، ملازمه و وابستگی امری به امر دیگر، و از نظر دستور زبان ملازمه و وابستگی تحقق فعل جمله پایه به تحقق فعل در جمله پیرو است، چنانکه در جمله مرکب شرطی «اگر کارکنی موفق می‌شوی» کارکردن شرط و لازمه موفق شدن دانسته شده است.

جمله پیروی را که با «اگر»، «یا» «گر»، «یا» «ار» (صورت‌های مخفف اگر)، «یا» همانند اینها در معنی، آغاز شود - اگرچه معنی شرط واقعی نداشته باشد - جمله شرط؛ و جمله پایه‌ای را که جمله پیرو مذکور وابسته بدان و در حکم قید شرط برای آن است، جزای شرط یا جواب شرط یا به اختصار جواب یا جزا نامیده‌اند.

در این گونه جمله‌های مرکب، فعل جمله پایه همیشه از وجه اخباری یا امری، و فعل جمله پیرو (معادل قید شرط) یا جمله شرط از وجه اخباری یا التزامی است؛ و مطابقت زمانهای فعل در جمله‌های پایه و پیرو - تا آنجا که نگارنده در این بررسی کوتاه به دست آورده است - به صورتی است که در جدول آینده (صفحه‌های ۳۵۰ - ۳۵۷) به نظر می‌رسد.

«اگر» ۱ بجز از شرط واقعی، ۲ برای معانی ۳ دیگر - و گاه در

برده‌اند مثلاً: دستور امروز از دکتر خسرو فرشید ورد [صفیعلی‌شاه]، ۱۳۴۸ ش. تهران ص ۱۸۲ و ۱۹۷؛ و گفتارهای دستوری از دکتر جعفر شمار [امیرکبیر]، ۱۳۴۸ ش. تهران، ص ۷۱ و ۸۲.
* - مشخصات هر مأخذ فقط بار اول در پانویس یاد می‌شود.

۲- مثلاً ن. ک. برهان قاطع، و آنندراج، و نهج الادب نجم الفنی خان ص ۵۴۷، و دستور جامع زبان فارسی، عبدالرحیم همایون فرخ [علی اکبر علمی]، ۱۳۳۷ ش. تهران ص ۸۴۱.

۱- از پارسی باستان hakaram به معنی «یک بار».

PAUL HORN, *Grundriss der iranischen Etymologie*. Strassburg, 1893, 106

۲- در جمله‌های مرکب حاوی این گونه شرط، که فعل جمله‌های پیرو و پایه آنها هر دو ماضی استمراری یا ماضی بعید، یا یکی استمراری و دیگری بعید باشد، شرط و جزا هیچ کدام متحقق نشده‌اند، بلکه خلاف آن به وقوع

ساختمانی خاص برای معنی خاص - نیز به کار می‌رود که اهم آنها بدین قرار است :

۱- در معنی شرط فرضی و محال ؛ معادل ولو ، اگرچه ، هرچند ؛ در صورتی که ، وقتی که مانند :

ابر اگر آب زندگی دارد هرگز از شاخ بید بر نخوری ص ۱۸*

۲- برای معنی شرط فرضی و احتمالی - یا تقابل و تضاد ، معادل ولو ، اگرچه ، هرچند ، مانند :

- گر کریمی دو صد گنه دارد کرمش عیبه‌ها فرو پوشد ص ۱۸۰

- و رفریدون شود به نعمت و ملک بیهنر را به هیچ کس مشمار ص ۸۶

- گر خود همه عیبه‌ها بدین بنده در است

هر عیب که سلطان بپسندد هنر است ص ۴

اگر من زهره صد شیر دارم پیامت پیش او گفتن نیارم

(ویس و رامین ۱۱۷)

۳- تساوی دو حکم در دو جملهٔ پیرو معطوف به یکدیگر (معادل چه ... چه ...) مانند :

گر گشتی و در جرم بخشی روی و سر بر آستانم

یعنی چه بکشی و چه ببکشی (= در هر حال)

۴- در معنی برابری دو امر ۱ مانند «اره» در این شعر از فردوسی

اگر تند بادی بر آید زکنج به خاک افکند نارسیده ترنج

ستمکاره خوانمش ار دادگر هنرمند گویش ار بیهنر

شاهنامه ۴۳۳/۲

پیوسته است ، مانند : اگر این دانا بودی کارش با نادان بدین جا نرسیدی (ص ۱۰۳) ، که خلاف آن تحقق یافته است یعنی : دانا نبود و کارش با نادان بدین جا رسید .

۳- آقای دکتر خانلری برخی از این معانی را در جمله‌های شرطی دقیقاً یاد کرده است (دستور زبان فارسی ص ۲۶۴ - ۲۶۷)

*- شماره‌هایی که بی‌نام کتاب بدانها اشاره شده ، از گلستان چاپ ایران پرست [دانش - سعدی] ، ۱۳۴۷ ش ، تهران است .

۱- اگر در این معنی معادل و یا ، و از پیوندهای همپایگی است نه وابستگی .

۲- شاهنامهٔ فردوسی ، چاپ بروخیم ، تهران ، ۱۳۱۴ ش .

۵- در مقام نهی یا تهدید ، با فعل ماضی مطلق (هر دو در معنی آینده
متحمل الوقوع ، در هر دو جمله) . در این مورد فعل جمله پیرو مثبت ، و
فعل جمله تهدیدی پایه منفی ، و هر دو از يك ماده است ، مانند :
- بعد از این اگر آنجا رفتی رفتی (= نباید بروی یا مبادا که بروی)
- می خواهد آنجا برود برود ، اما اگر سخنی از این مقوله بر زبان
آورده است نیاورده است (= نباید بر زبان بیاورد)
عارف قزوینی در غزلی گفته است :

یکدفعه عالم بی خبر زیر و زبر کن

جنبنده ای را اگر خبر کردی نکردی^۱

و با حذف اگر در مطلع همین غزل :

رحم ای خدای دادگر کردی نکردی ابقا به فرزند بشر کردی نکردی

و گاه فعل جمله پیرو در هر دو شکل مضارع التزامی است ، مانند :

اگر دیگر آنجا بروی رفتی ، اگر دیگر از این کارها بکنند نکرده است .

۶- برای انکار یا نفی فعل جمله پیرو ، یا تهدید : و در این هنگام فعل

جمله پیرو ماضی مطلق یا بعید است ، و جمله پایه ای معمولاً برای آن ذکر نمی-

شود (اگر چه می توان جمله پایه ای برای آن ، محذوف در گفتار و موجود در ذهن

گوینده ، فرض کرد) ، مانند :

- در دست من چیست ؟ اگر گفتی ! (= هرگز نمی توانی بگویی)

- اگر هوشنگ رفته بود و پیغام ترا رسانده بود ! (= نرفته است و

نرسانده است .)

- باز نافرمانی کردی ! اگر به پدرت نگفتم (= حتماً خواهم گفت) .

۷- در مقایسه و برابری ، مانند :

اگر تو پول فراوان داری او عقل بسیار دارد .

۸- در معنی درست است که ، مانند :

- اگر تو خواهر او هستی ، هوشنگ برادر اوست .

- اگر تیغ تو از پولاد کردند نه شمشیر من از شمشاد کردند

ویس و رامین ۲ ۱۹۰

۱- کلیات دیوان عارف قزوینی ، چاپ پنجم ، [امیر کبیر] ۱۳۴۷

ش. تهران ، ص ۳۹۱

۲- ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی ، چاپ مجتبی مینوی ،

۱۳۱۴ ش . تهران .

۹- برای رساندن گمان و شك و تردید ، در جمله پیرو ، بی‌ذکر جمله پایه‌ای برای آن (و در این مورد گاهی واکه یا مصوت دومین هجا در اگر کشیده تلفظ می‌شود) مانند :

اگر به هزار تومان برسد! (در پاسخ کسی که مثلاً می‌پرسد: اندوخته‌ات چقدر است؟) یعنی مسلم نیست یا گمان ندارم که به هزار تومان برسد .
۱۰- برای نفی جواب قسم ، مانند :

- به خدا اگر من این سخن را گفته باشم (یعنی هرگز نگفته‌ام)
- کس این سخن بهر لاف سوی عراق آورد

والله اگر عاقل این به کهنروشان برد
- قبه اسلام را هجوای مسلمانان که گفت

حاشا لله ، بالله ارگوید جهود خیبری ۲

۱۱- در جمله پیرو ، با جمله پایه محذوف (معادل چه بهتر [از این است] در تداول امروز ، و فیها [المطلوب] قدیم متعربان) که پس از آن جمله مرکب دیگری با « اگر نه » یا معادلهای آن می‌آید ، مانند :

- اگر ویس مرا با من سپاری وگر نه خون کنم دریا به زاری

ویس و رامین ۲۶۵

اگر شروان دخت به دست آورید ، وگر نه بفرمایم تا هردو را بر در بارگاه بیاویزند . (سمک عیار ۳ ج ۴۴۹/۵

- يك فردای دیگر مصاف کنیم ، اگر کاری برآمد ، پس اگر نه برویم .
سمک عیار ۴ ج ۵۰۷/۵

۱۲- در معنی همبستگی و ارتباط میان دو امر ، مانند :

- اگر او بدان مقام رسید شایستگی داشت .

- اگر او خرج بسیار می‌کند پول فراوان دارد .

گاه « اگر » با آنکه معنی وقتی که ، در صورتی که از آن بر می‌آید ، در بافت جمله معادل « که » ربط است که بر سر جمله اسمی می‌آید ، و به عبارت

۱- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی ، چاپ وحید دستگردی ، تهران ، ۱۳۲۰ ش ، ص ۸۶ .

۲- دیوان افوری ، به اهتمام مدرس رضوی [ترجمه و نشر کتاب] ، تهران ، ۱۳۳۷ ش ، ج ۴۷۰/۱

۳ و ۴ - سمک عیار ج ۵ ، تصحیح دکترخانلری [بنیاد فرهنگ ایران] ، ۱۳۵۳ ش ، تهران .

دیگر جمله پیر و همراه «اگر» در حکم اسم برای جمله پایه می شود نه قید آن، مانند:
حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین

خاص کند بنده ای مصلحت عام را ص ۱۰
که معادل «خاص کردن لطف جهان آفرین بنده ای را برای مصلحت عام»
و نهاد ۱ برای گزاره ۲ «حکمت محض است» میباشد.

و نیز - اگر جاهلی به زبان آوری بر حکیمی غالب آید (= غالب آمدن
جاهلی به زبان آوری بر حکیمی) عجب نیست ص ۱۶۸ .
و نیز - هر که بر خویشتن نبخشاید - گر نبخشد بر او کسی (= نبخشیدن
کسی بر او) شاید ص ۸۸ .

«اگر» همچون اسم (معادل اگر گفتن و شك و تردید کردن) نیز در
فارسی به کار می رود ، مانند:

- گفت آری پهلوی یاران خوش است لیک ای جان در اگر نتوان نشست
(مولوی - امثال و حکم) ۳

- معطیان را اگر است و مگر اندر سخنان

سخنان تو همه بی اگر و بی مگر است

امیر معزی ۱۰۵ ۴

«اگر» به صورتهای مخفف «گر» و «ار»، و صورتهای ترکیبی واکر،
وگر، ور؛ و اگر زانکه، اگر چنانکه، اگر چنانچه، اگر چند، اگر چه،
و صورتهای مخفف آنها؛ و اگر که و اگر هم و اگر نیز؛ و ارچه و ورچه؛
و گروههای پیوندی اگر نه، و اگر نه، ار نه، ورنه در فارسی به کار رفته است
که از آوردن شواهدی برای آنها، به سبب پرهیز از دزدازی سخن خودداری می شود.

۱ و ۲ - نهاد (= مسند الیه) را (برابر Subject) و گزاره را
(برابر Predicate) نیز آقای دکتر خانلری برگزیده است (دستور زبان
فارسی ص ۱۳-۱۴) .

۳ - امثال و حکم دهخدا - ۴ جلد، تهران، ۱۳۱۰ ش .

۴ - دیوان امیر معزی - به تصحیح عباس اقبال [اسلامیة] ، ۱۳۱۸

ش، تهران .

فعل جمله پیرو	وجه	فعل جمله پایه	وجه	مثال
مضارع	التزامی	مستقبل	اخباری	اگر زود بروی او را خواهی دید گر شود پر شاخ همچون خار پشت شیر خواهد گاو را ناچار کشت (مولوی امثال و حکم) اگر جان می سپاری ^۲ اندر این درد نخواهد هیچ کس بهر تو غم خورد (ویس و رامین ۱۱۷)
مضارع	«	امر	امری	گرت راهی نماید راست چون تیر از او بر گرد و راه دست چپ گیر (ص ۱۶۰) شریف اگر متضعف شود خیال میند که پایگاه شریفش ضعیف خواهد شد (ص ۹۱) گرچه شه با تو نشیند بر زمین خویشتن بشناس و نیکوتر نشین (مولوی امثال و حکم)
مضارع	«	ماضی مطلق (= آینده) محقق الوقوع	اخباری	گرش دامن از چنگک شهوت رها کنی، رفت تا سدره المنتهی (بوستان) اگر شاه پیروز بپسندد این نهادیم بر چرخ گردنده زین (شاهنامه ج ۶/ ۱۶۳۰)
مضارع	«	ماضی نقلی	«	اگر دنیا را آب ببرد او را خواب برده است (امثال و حکم)
مضارع	«	ماضی نقلی ۱ (= آینده) محقق الوقوع	«	اگر او پایش به اینجا برسد من هفت فرسنگ از اینجا گریخته ام.
مضارع	«	ماضی نقلی ۲ (= آینده) محقق الوقوع	«	اگر در سیاحت سخن دلیری کنم شوخی کرده باشم ۴ و بضاعت مزجات به حضرت عزیز آورده (ص ۱۱)، و اگر توانی یکی بفرستی تا آن صندوق را که از بالین من بردند بیاورند و با من فرستی، که کاری عظیم به جای من کرده باشی (سمک ۵ / ۵۷۶)
ماضی مطلق	اخباری	ماضی مطلق	«	اگر کار ناشایست کرد سزایش را هم دید. اگر من بنالیدم از درد خویش وی انعام فرمود در خورد خویش (بوستان)

مثال	وجه	فعل جمله پایه	وجه	فعل جمله پیرو
اگرچه به صورت از صحبت وحید افتادم، بدین حکایت مستفید گشتم ص ۵۲ اگر کشتی کنون بارش درودی وگر گشتی کنون پاسخ شنودی (ویس و رامین ۴۵۳) بر نمد چوبی اگر آن مرد زد بر نمد آن را نزد بر گرد زد (مولوی - امثال و حکم)	اخباری	مضارع	اخباری	ماضی مطلق
سنگ بد گوهر اگر کاسه زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود ص ۱۶۸ وگر نامور شد به قول دروغ دگر راست باورند از او ص ۱۷۵ اگر بامداد بود و نیامد، کار ما زیان دارد (سمک ۳۳۰ / ۵) گر بماندیم زنده بر دوزیم جامه ای کز فراق چاک شده (سعدی - امثال و حکم)	«	»	«	« (= آینده محتمل الوقوع)
اگر زود رفت او خواهد دید	«	مستقبل	«	« (گذشته یا آینده محتمل الوقوع)
اگر رفتی بر دی و اگر رفتی بمری ص ۵۶ اگر این غالب آمد ما رکشتی و اگر آن، از دشمن رستی ص ۱۶۴	«	ماضی مطلق (= آینده محقق الوقوع)	«	« (آینده محتمل الوقوع)
اگر از بنده لغوی شنیدی مرنج چهار ندیده بسیار گوید دروغ ص ۴۳ گرت خوی من آمد ناسزاوار تو خوی نیک خویش از دست مگذار ص ۱۷۷ اگر به نیشابور رفتی آرامگاه خیام را زیارت کن گر ای دون که بازو به شمشیر و تیر چنین آشنا شد تو هرگز ممیر شاهنامه ۴۹۲/۲	امری	امر	«	ماضی مطلق
اگر پشیمانی شاخ بود فلان شاخشی به آسمان می رسید (امثال و حکم) ؛ اگر عیب داشت می لنگید (امثال و حکم)	«	»	«	« (آینده محتمل الوقوع)
	اخباری	ماضی استمراری	«	ماضی مطلق

مثال	وجه	فعل جمله پایه	وجه	فعل جمله پیرو
اگر رفت او را دیده است	اخباری	ماضی نقلی ۱	اخباری	ماضی مطلق
اگر رفت او را دیده باشد	«	« ۲ »	«	ماضی مطلق
اگر کار خوب کردی پاداش خوب گرفته ای . ملکا با تو دگر دوستی ما نشود بعد اگر شد شده است اما حالا نشود (ایرج میرزا)	اخباری	ماضی نقلی ۱ (گذشته یا آینده محقق الوقوع)	«	« (گذشته یا آینده محتمل الوقوع)
اگر عاقل بود پند پدرش را شنیده بود .	«	ماضی بعید	«	ماضی مطلق
گر آنها که می گفتمی کردمی نکوسیرت و پارسا بودمی (ص ۶۲) گر از عهد خریدت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی در این روز بر من جفا که توشیرمردی و من پیرزن (ص ۱۳۴) اگر فردا می رفتی من هم با تو می آمدم - اگر در سلك صحبت ایشان تربیت یافتی (طفلی که هنوز تربیتی خوب یا بد نیافته بود) ، خوی ایشان گرفتی و یکی از ایشان شدی ؛ اما من بنده امیدوار است که در خدمت صالحان تربیت پذیرد ، و خوی خردمندان گیرد (ص ۱۸) .	«	ماضی استمراری	«	ماضی استمراری
اگر همیشه میرفت اکنون دیگر نمی رود . اگر من بنده را جرمان همی داشت دو روز از خدمتت محروم و مهجور تو دانی کز فرود دور گردون منخیر نیست مگر الا که مجبور (انوری ج ۱ / ۲۳۰) اگر هر سال سود کلان می برد ، امسال از سرمایه هم زیان کرده است . اگر هر بار می زد بر دلم خار خندنگ زهر پیکان زد از این بار (ویس و رامین ۲۳۵) اگر می توانست بیاید تاکنون آمده بود - اگر نه ما هوس بودی که او را از ما باز خواستی ، خود هلاک وی کرده بودمی (سمک ۵۴۷/۵)	«	ماضی استمراری (= آینده محقق الوقوع)	«	ماضی استمراری (= آینده محتمل الوقوع)
	«	مضارع	«	ماضی استمراری
	«	ماضی نقلی	«	ماضی استمراری
	«	ماضی مطلق	«	ماضی استمراری
	«	ماضی بعید	«	ماضی استمراری

مثال	وجه	فعل جمله پایه	وجه	فعل جمله پیرو
اگر فردا به شیراز می‌رفت من هم با او رفته بودم ، اگر به جای امروز فردا می‌آمده او را دیده بودی .	اخباری	ماضی بعید (= آینده محقق الوقوع)	اخباری	ماضی استمراری (= آینده محتمل الوقوع)
بین فردا به کجا می‌رود ، اگر به شیراز می‌رفت تو هم با او برو ، و اگر به جای دیگر می‌رفت ، تو همین جا بمان .	امری	امر	«	« (= و) »
غزال اگر به تو می‌کرد لاف همتایی برآمده است کتون شاخش از پشیمانی (امثال وحکم ص ۱۹۷)	اخباری	ماضی نقلی ۱	«	ماضی استمراری
اگر بختم ز پیش تو برانده است خیالت سال و مه با من بمانده است (ویس و رامین ۲۷۶)	«	ماضی نقلی ۱	«	ماضی نقلی
اگر کار کرده است بیگمان موفق شده باشد . اگر تو خواننده‌ای من از برم اگر حاتم سخی بوده چه سود داد ای خواجه تو حاتم کرد یکچندی بنه حاتم ستایی را (سنائی - امثال وحکم)	«	ماضی نقلی ۲	«	ماضی نقلی
اگر تیغ دورانش انداخته است نه شمشیر دوران هنوز آخته است؟ (بوستان)	«	مضارع	«	ماضی نقلی
اگر مانده است لختی زندگانی سرآید رنجهای این جهانی (ویس و رامین ۲۱۴)	«	ماضی مطلق	«	ماضی نقلی
اگر بخشش چنین رانده است دادار ببینم آنچه او رانده است ناچار (ویس و رامین ۲۱۴)	«	ماضی مطلق	«	ماضی نقلی
گرچه ضایع کرده‌ام عمر از گناه توبه کردم عذر من از حق بخواه (منطق الطیر ۲۱)	«	ماضی بعید	«	ماضی نقلی
گر او بیمار کرده است اصفهان را همو دادش پزشك كاردان را (ویس و رامین ۲۳)	«	ماضی بعید	«	ماضی نقلی
اگر تو او را دیروز دیده‌ای، من او را دیروز دیده بودم .	«	ماضی بعید	«	ماضی نقلی

وجه	وجه	فعل جمله پایه	وجه	فعل جمله پیرو
اگر او را ندیده‌ای سوگند بخور - وگر (یار) نوکرده‌ای نورانگهدار کهن را نیز بیهوده میازار (ویس و رامین ۳۸۶) گر ترا حق آفریده زشت‌رو تومشوم زشت‌رو هم زشت‌خو (مولوی - امثال و حکم) اگر هفت دختر کور داشته باشد به ساعتی شوهر می‌دهد (امثال و حکم) اگر او دیرتر از وقت بدانجا رسیده باشد ، ما به مقصود نرسیدیم . اگر در این مدت به خوبی رفتار کرده باشی ، از بند و ناراحتی جستی . اگر او این سخن را گفته باشد کاربندی کرده است . اگر صد آب حیوان خورده باشی چو عشقی در تو نبود مرده باشی (امثال و حکم) اگر دیر آمده باشد تنبیه خواهد شد . اگر این خلاف از او سرزده باشد ، بزنش . اگر دل او را به دست آورده باشی از بند و گرفتاری جسته‌ای (یا جسته باشی) اگر دیده بودی که چون است حال نیاورده بودی حدیث‌ملا (امثال و حکم) اگر او را دیده بودم ، پیغام ترا به اورسانده بودم . اگر فردا آمده بودی او را دیده بودی . اگر پدرش را ندیده بود ادعای پادشاهی می‌کرد (امثال و حکم) اگر جان من به حلق رسیده بودی و گفتندی که او را به زنی کن تا جان با تو بماند ، جان من برفتی و این کار برنهادی (سمک ۶۱۳/۵) اگر فردا آمده بودی او را می‌دیدي .	امری	امر	اخباری	ماضی نقلی
اخباری	مضارع		التزامی	ماضی التزامی
«	ماضی مطلق	«	«	«
«	ماضی مطلق (= آینده محقق الوقوع)	«	«	«
«	ماضی نقلی ۱	«	«	«
«	ماضی نقلی ۲	«	«	«
«	مستقبل	«	«	«
امری	امر	«	«	«
اخباری	ماضی نقلی (= آینده محقق الوقوع) ۱ و ۲	«	«	«
«	ماضی بعید	اخباری		ماضی بعید
«	« (= آینده محقق الوقوع)	«	«	« (آینده محتمل الوقوع)
«	ماضی استمرادی	«	«	ماضی بعید
«	ماضی استمرادی (= آینده محقق الوقوع)	«	«	« (= آینده محتمل الوقوع)

فعل جمله پیرو	وجه	فعل جمله پایه	وجه	مثال
ماضی بعید	اخباری	ماضی مطلق	اخباری	سیه میل او را شناخت، اگرچه دیده بودش (سمک ۵ / ۴۹۳)
ماضی بعید	«	ماضی ابعاد	«	اگر تو خواننده بودی من خواننده بوده‌ام.
ماضی بعید	«	ماضی نقلی	«	اگر آن رفته بود، این هم رفته است.
ماضی بعید	«	مستقبل	«	اگر او توانسته بود وی را ببیند، تو هم خواهی توانست.
ماضی بعید	«	امر	«	اگر به دیدن برادرش رفته بود از او بازخواست ممکن.
مستقبل	«	مستقبل	اخباری	اگر رامین بخواهد رفت با شاه دلش با او بخواهد رفت همراه (ویس و رامین ۴۷۴) گر به صدر مملکت خواهی نشست هم نخواهی رفت جز بادی به دست (منطق الطیر ۱۳۱)
«	«	مضارع	«	اگر او یقیناً خواهد آمد من می‌مانم تا او را ببینم گرچه سر بر خاک خواهی کرد ناچارای پسر آن به آید کان زخاکی هرچه نیکوتر کنی (ناصر خسرو ۵ / ۴۳۲) اگر خواهد به من دادن ترا بخت چه سود آید ترا از کوشش سخت (ویس و رامین ۶۷) اگر فردا بخواهد رفت با شاه حدیث زندگانی گشت کوتاه (ویس و رامین ۴۷۴) اگر او خواهد رفت من هم رفته‌ام.
«	«	ماضی مطلق (= آینده)	«	ورچه کس بی‌اجل فخواهد مرد تو مرد در دهان اژدها (ص ۸۴)
«	«	ماضی نقلی (= آینده)	«	اگر برگشت خواهی زود برگرد که سرما بر کشید از جان ما گردد (ویس و رامین ۴۶۴)*
«	«	امر	امری	

۱- این جمله‌ها را به دل می‌خواهی بگویی "نیز می‌توان گفت" و در این صورت فعل جمله پیرو
مضارع اخباری می‌شود.

حواشی جدولها

- ۱ - بوستان سعدی ، چاپ فروغی [بروخیم] تهران ، ۱۳۱۶ ش .
- ۲ - منطق الطیر عطار ، تصحیح دکتر صادق گوهرین [ترجمه و نشر کتاب] تهران ، ۱۳۴۲ ش .
- ۳ - مضارع التزامی به صورت اخباری . این صورت در نشر و نظم کهن گاهگاه به کار می رفته است .
- ۴ - صورت « صفت مفعولی + صیغه های : باشم ، باشی ، باشد .. » [به عنوان فعل معین] ، را دستور نویسان مطلقاً ماضی التزامی (و گاه احتمالی) خوانده اند . اما این صورت اگر پس از فعلهای خواستن ، توانستن ، بایستن شایستن ، یا پس از فعلهایی با مفهوم احتمال و امکان و شك و تردید و آرزو و نظایر این معانی در جمله های پایه ، بیاید ، از وجه التزامی است (مانند : او نیایست این معانی در جمله های پایه ، بیاید ، از وجه التزامی است (مانند : باشد) . لیکن اگر در جمله مستقل یا در جمله پایه در جمله پیرو غیر شرطی (اسمی یا وصفی) بیاید ، نوعی دیگر از ماضی نقلی و درست معادل صورت « صفت مفعولی + ام ، ای ، است . . . » و از وجه اخباری است ، و در نظم و نشر فارسی فراوان به کار رفته است . در این شواهد دقت کنید :
- هزار بار ز دریا گذشته باشد (= گذشته است) خضر
 ز آب گنگه همانا گذشته نیست (نگذشته است) دوبار
- (دیوان حکیم فرخی سیستانی ، چاپ عبدالرسولی ، تهران ، آبان ۱۳۱۱ ، ص ۶۳) .
- درویش پسر گفت تا پدرت زیر این سنگ گران بر خود بجنبد ، پدرم به بهشت رسیده باشد (= رسیده است) ص ۶۴
- این یقین است که در عرصه ملک شطرنج
 برتر از شاه یکی نیست به تمکین و وقار
 دیده باشی (= دیده ای) که چورخ بر طرف شاه نهد
 بیدق بیهنر بیخرد و بیمقدار
 گاه باشد که نظر بر سبب مصلحتی
 نزند شاهش و یکسو رود از راهگذار

نه از آن عزم بود پایه بیدق را قدر
 نه از این حزم بود منصب شاهی را عار
 (دیوان سلمان ساوجی، چاپ اول [سفیع‌الشیاه]، تهران، اسفند ۱۳۳۶
 ص ۵۳۳).

من که عیب توبه کاران کرده باشم (= کرده‌ام) بارها
 توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
 (حافظ قزوینی - ۱۳۲۰، تهران، ص ۲۳۷)
 - اما خورشید شاه پادشاهی عظیم است . . . دانم که شنیده باشی
 (= شنیده‌ای) سمک ۱۷۴/۵

۵ - دیوان ناصر خسرو، چاپ کتابخانه تهران، ۱۳۰۷ ش. تهران
 * - ۱۶ صورت از مطابقت زمانها را در جمله‌های پایه و پیرو در جمله‌های
 مرکب شرطی، نخستین بار و پیش از نگارنده آقای دکتر خانلری به دست داده است.
 (دستور زبان فارسی صفحه‌های ۱۴۸ - ۱۵۱، و صفحه‌های ۲۶۶ - ۲۶۹)

اکنون ببینیم « اگر » در گلستان که از ۶۵۶ هجری تا کنون سر مشق سخن فارسی و فارسی آموزی بوده و متکلمان را به کار آمده است و مترسلان را بلاغت افزوده به چه صورتها و برای رساندن چه معانی به کار رفته است .
 صورتهای و ترکیبهای اگر در گلستان به قرار زیر است :
 الف) اگر ۱۲۳ بار به کار رفته است در معنیهای زیر :

- ۱- شرط ، در صورتی که ، وقتی که :
- اگر این طایفه هم بر این نسق مداومت نمایند مقاومت با ایشان ممنوع گردد ص ۱۷ .
- گفت اگر فرمایی من او را خاموش گردانم ص ۲۲ .
- اگر درویش در حالی بماندی سردست از دوعالم برفشاندی ص ۵۵
- مزن بی تأمل به گفتار دم نکوگو اگر دیرگویی چه غم ص ۱۱
- ۲- چه ... چه ...
- اگر قدرت جود است و اگر قوت سجود توانگران را به میسر شود که ... ص ۱۴۸
- اگر کشورگشای کامران است و گر درویش حاجتمند نان است در آن ساعت که خواهند این و آن مرد
- نخواهند از جهان بیش از کفن برد ص ۷۶
- ۳- برای تقابل و تضاد ، یا فرض محال و معادل ولو ، اگرچه ، هر چند :
- اگر آب حیات فروشد فی المثل به آب روی دانا نخرد ص ۸۲
- اگر من ناجوانمردم به کردار
- تو بر من چون جوانمردان گذر کن ص ۷۳
- اگر حنظل خوری از دست خوشخوی
- به از شیرینی از دست تروشروی ص ۸۲
- اگر خود هفت سبب از بر بخوانی
- چو آشفتهی الف بی تی ندانی ص ۱۱۱
- ۴- معادل که (پیوند وابستگی) بر سر جمله اسمی (۸ بار) :
- گفت اگر به گرم معذور داری شاید ص ۲۷ .
- غالب اشعار او درین سرزمین به زبان فارسی است ، اگر بگویی به فهم نزدیکتر باشد ص ۱۲۰ .
- چه شود اگر در این بقعه روزی چند بر آسایی تا به صحبت مستفید کردیم ص ۱۲۰ .

- و ۴ بار در جمله شرطی حذف شده است :
- (اگر) بزرگی بایدت بخشندگی کن
که دانه تا نیفشانی نروید ص ۳۳
- سخن آخر به دهان می‌گذری مودی را
(اگر) سخنش تلخ نخواهی دهش شیرین کن ص ۳۷
- (اگر) نیک باشی و بدت بیند خلق
به که بد باشی و نیکت بینند ص ۶۲
- ب) اگرچند (پیوند مرکب از اگر + چند ، صفت و قید پرشی
مقدار) = اگرچه ، هرچند ، برای رساندن معنی تقابل و تضاد ، يك بار :
- رزق اگر چند بیگمان برسد شرط عقل است جستن از درها ص ۹۴
پ) اگرچه (پیوند مرکب از اگر + چه ، پیوند همپایگی) برای رساندن
تقابل و تضاد ، ۱۷ بار :
- اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است
به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی ص ۷
- گفت بخشیدم اگرچه مصلحت ندیدم ص ۱۹ .
- بوریا باف اگرچه بافنده است نیرندش به کارگاه حریر ص ۱۴۴
- ت) اگر نیز (پیوند مرکب از اگر + نیز ، پیوند همپایگی) برای تقابل
و تضاد ، ۲ بار :
- هر که با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکنند ، به طریقت
ایشان متهم گردد ص ۱۷۴ .
- دروغ گفتن به ضربت لازب ماند ، که اگر نیز جراحت درست شود ،
نشان بماند ص ۱۷۵
- ث) گر - ۸۵ بار به کار رفته است ، در معنیهای زیر :
- ۱) شرط ، در صورتی که ، وقتی که :
- گر النفات خداوندیش بیاراید نگارخانه چینی و نقش ارژنگی است ص ۹
- گرت از دست برآید دهنی شیرین کن
- مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی ص ۷۴
- گر ترا در بهشت باشد جای دیگران دوزخ اختیار کنند ص ۱۱۷
- ۲- اگرچه ، هر چند (برای تقابل یا فرض محال) :
- آن که بی او به سر نشاید برد گر جفایی کند بیاید برد ص ۱۱۴
- گر روی در دهان شیر و پلنگ نخوردند مگر به روز اجل ص ۱۷۱
- گر به جای لانش اندر سفره بودی آفتاب
- تاقیامت روز روشن کس ندیدی در جهان ص ۸۲

- گر کریمی دو صد گنه دارد کرمش عیبا فرو پوشد ص ۱۹۰
۳- چه ... چه ...

- گر بیهنرم و گر هنرمند لطف است امیدم از خداوند ص ۷۷

- گر تضرع کنی و گر فریاد دزد زرباز پس نخواهد داد ص ۱۱۱

۴- معادل که (پیوند وابستگی) بر سر جمله اسمی :

- نه عجب گر فرو رود نفس عندلیبی غراب همقشش ص ۱۴۸

- تا مرا هست و دیگرم باید گر نخوانند زاهدم شاید ص ۷۰

- چه بودی گر من آن درخت بدانستمی که کجاست تا ... ص ۱۳۳

۵- درست است که:

- گفتم ای خواجه گر تو بدبختی مردم نیکیبخت راجه گناه ص ۱۷۲

- گر آب چاه نصرانی نه پاک است جهود مرده می شویم چه پاک است ص ۸۷

- گر نبیند به روز شب پر چشم چشمه آفتاب را چه گناه ص ۲

(ج) گرچه (گر + چه ، پیوند همپایگی) ۱۴ بار ، برای تقابل و تضاد:

- عاقبت گر گزاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود ص ۱۹

- گرچه دانی که نشوند بگوی هرچه دانی ز نیکخواهی و پند ص ۱۰۴

- جز به خردمند مفرما عمل گرچه عمل کار خردمند نیست ص ۱۵۵

(ج) و گر ، ۳۲ بار و به دو صورت به کار رفته است :

يك - عطف جمله مرکب شرطی به جمله ای دیگر (ساده و مستقل ، یا

مرکب شرطی) :

- فرشته خوی شود آدمی به کم خوردن

و گر خورد چو بهائم بیوفتد چو جماد ص ۱۴۷

- اگر صد ناپسند آید ز درویش رفیقانش یکی از صد ندانند

و گر يك ناپسند آید ز سلطان ز اقلیمی به اقلیمی رسانند ص ۱۳۸

دو - همچون پیوندی مرکب (از دو ، ، پیوند همپایگی + گر) در

معنی اگرچه ، هر چند ، ولو . (و مؤکدتر از اگر یا گر در همین معنی)

- اسب تازی و گر ضعیف بود همچنان از طویله ای خربه ص ۱۵

- از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم و گر با چنوصد بر آبی به جنگ ص ۲۳

- ز دیدنت نتوانم که دیده بر گیرم و گر معاینه بینم که تیر می آید ص ۱۱۱

(ج) و گر نه (دو + گر + نه ، حرف نفی) ، ۷ بار به

کار رفته است برای نفی مفهوم جمله پیش از خود ، در شرطی و در جمله مرکب

- کمال همنشین در من اثر کرد و گر نه من همان خاکم که هستم ص ۴

و گر نه (دو + گر + نه) ، حرف نفی ، ۷ بار به کار رفته است برای نفی مفهوم جمله پیش از خود ، در شرطی و در جمله مرکب

- استاد را فضیلتی که بر من است از روی بزرگی است و حق تربیت، و گرنه به قوت از او کمتر نیستم و به صنعت با او برابرم ص ۴۰ .
- چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی

بده و گرنه ستمگر به زور بستاند ص ۵۹
(خ) ار - ۸ بار به کار رفته است در معنیهای زیر :
۱- شرط ، در صورتی که ، وقتی که .
- بنده حلقه به گوش ارتناوی برود
لطف کن لطف که بیگانه کند حلقه به گوش ص ۲۱
- قاضی اربا ما نشیند برفشان دست را

محتسب گرمی خورد معذور دارد مست را ص ۵۹
- چو گاو از همی بایدت فریبهی چو خرتن به جور کسان دردهی ص ۱۷۶
۲- اگر چه ، هر چند .

زورت ار پیش می رود با ما با خداوند غیبیان نرود ص ۳۹
۳- معادل که (پیوند وابستگی) بر سر جمله اسمی :
- چه بودی از سر زلفش به دستم افتادی

چو آستین کریمان به دست درویشان ص ۱۱۸
(د) ور (و+ار) ۲۶ بار و به دو صورت به کار رفته است :
يك - عطف جمله مرکب (قیدی شرطی) به جمله ای دیگر (ساده و مستقل ، یا مرکب) .

- درختی که اکنون گرفته است پای به نیروی مردی بر آید ز جای
ورش همچنان روزگاری هلی به گردونه اش از بیخ برنگسلی ص ۱۷
- معشوق هزار دوست را دل ندهی ورمی دهی آن دل به جدایی بنهی ص ۱۵۸
- گر نبودی امید راحت و رنج پای درویش بر فلك بودی
ور وزیر از خدا بترسیدی همچنان کز ملك ملك بودی ص ۴۲
دو - همچون پیوند مرکب وابستگی ۱ در جمله مرکب شرطی به معنی
ولو ، اگر چه ، هر چند . (و مؤکدتر از گر و ار در همین معنی)

- کس نیاید به زیر سایه بوم ورمای از جهان شود معدوم ص ۱۶
- گفت عالم به گوش جان بشنو ورماند به گفتنش کردار ص ۷۲
- مرد باید که گیرد اندر گوش ورنوشته است پند بر دیوار ص ۷۲

۱- چون بنای این مقاله برجستجو در این صورت « و ر » بوده است
همه شواهد آن از گلستان آورده می شود.

- نخورد شیر نیمخورده سگ ور به سختی بمیرد اندرغار ص ۸۴
 - ور فریدون شود به نعمت و ملك بیهنر را به هیچ کس مشمار ص ۸۴
 - ور همه زر جعفری دارد مرد بی توشه بر نکیرد گام
 در بیان فقیر سوخته را شلفم پخته به که نقره خام ص ۸۶
 - شاهد آنجا که روز عزت و حرمت بیند

ور برانند به قهرش پدر و مادر خویش ص ۹۳
 - کوتاه نکنم ز دامت دست ور خود بزنی به تیغ تیزم ص ۱۰۹
 - هر که زر دید سر فرود آورد ور ترازوی آهنین دوش است ص ۱۲۶
 - قضا دگر شود ور ناله و آه به شکریا به شکایت برآید از دهنی ص ۱۷۱
 - وقت است خوش آن را که بود ذکر تو مونس

ور خود بود اندر شکم حوت چو یونس ص ۱۷۶
 (ذ) ورچه (و+ ارچه) يك بار به کار رفته است برای عطف جمله مرکب
 شرطی به جمله مرکب شرطی دیگر .
 - رزق اگر چند بیگمان برسد شرط عقل است جستن از درها
 ورچه کس بی اجل نخواهد مرد تو مرد در دهان اژدها ص ۹۴
 (ر) ورنه (و+ ار+ نه ← وگر نه) والا در غیر این صورت ۲ بار
 به کار رفته است :

- بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدا آورد
 ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که به جا آورد ص ۱
 - گر دست دهد که آستینش گیرم ورنه بروم بر آستانش میرم ص ۱۱۰

مصطفی مقرنی